مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱٦)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱٦)

## فاروق ایزدی‌نیا

**ایّام هاء**

خداوند در ایّام سال روزهایی را به خود اختصاص داده است. مثلاً حضرت اعلی می‌فرمایند روز نوروز را خداوند به خود اختصاص داده و نام خود را بر آن نهاده و "یوم البهاء مِن شهر البهآء" خوانده و باید که مهمانی برگزار شود و حدّاقل نوزده مادّه خوراکی (آلاء) باید بر سر سفره گذاشته شود. البتّه دقّت شود که از 2001 مادّه تجاوز نکند زیرا این عدد مستغاث است که یکی از القاب حضرت بهاءالله به معنی پناه دهنده است.

امّا، آنچه که در زمرۀ ایّام سال محسوب نمی‌شود، چهار یا پنج روز است که بین ماه‌های هجدهم و نوزدهم قرار داده شده و به حضرت بهاءالله منسوب شده است. این ایّام، یک اسم دارد و یک صفت. اسمش "ها" است و صفتش "اعطاء". یعنی در ایّام ها، احبّای الهی به "اعطاء" به خود، منسوبین، فقرا، دوستان و غیره می‌پردازند.

مقصود از ها، یعنی هـ دو چشم، ها هویت است؛ یعنی نفس مبارک حضرت بهاءالله، مشیت اوّلیه، خالق کائنات، مبعث رسُل، مُنزل وحی، و محلّ استفاضۀ حضرات مظاهر ظهور در گذشته و آینده است. حضرت عبدالبهاء دربارۀ ها می‌فرمایند:

"هاء هویت دو چشم روشن بینا دارد و دو گوش شنوا. یک چشم متوجّه و مراقب ملکوت ابهی است و مشاهدۀ انوار ساطعه از افق اعلی می‌نماید و چشم دیگر ناظر به ملکوت ادنی است و ملاحظۀ آیات کبری می‌کند. آن چشم اوّل چنان پرنور و روشن است که ملکوت نور در او مقرّ یافته و چشم ثانی وقتی روشن گردد که ملاحظه کند که انوار ذکر و اشعۀ فیض جمال قدم از وجوه احبّاءالله بر جمیع آفاق پرتو انداخته و ملکوت ادنی طبق افق ابهی و ملأ اعلی گشته." (مکاتیب عبدالبهآء، ج9، ص211-212)

بنابراین، ها هویت، یعنی جمال ابهی، که این ایّام را به نام مبارکش مزیّن فرموده، از افق اعلی ناظر است ببیند ما بندگان چه می‌کنیم. گاهی اوقات نگران است و گریان است؛ چه که انذاراتش، بیاناتش، هدایاتش، در این دنیای فانی پذیرفته نشده است. در بیانی از سه حرف نام خود، یعنی ب هـ و الف اینگونه یاد می‌‌فرمایند: "این ایّام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده نوحه می‌نماید و هاء مسکین از دو چشم می‌گرید وحالت با از ذکر خارج. مَا ٱطّلَعَ عَلیٰ اسرارِالله إلّا نفسه. اوست عالم و دانا و قادر و توانا." (اشراقات، ص160)

امّا، ابداً دوست ندارد احبّایش قرین اندوه شوند و حتّی اگر خطا کنند و عصیان نمایند میل او به سَتر عیوب است نه کشف آن. در بیانی از قلم قدم نازل:

"يا عباد قسم به جمال محبوب اين است رحمتی که همه کاينات را فرا گرفته. ای علی عين رحمتم در جريان است و قلب شفقتم در احتراق. چه که لازال دوست نداشته احبايش را حزنی اخذ نمايد و يا همّی مس کند. اگر اسم رحمانم مغاير حرفی از احبابم استماع نمود مهموماً مغموماً به محل خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقر اقدس باز گشت و به صيحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صيحه زد و مدهوش بر ارض افتاد و ملائکه امريه به منظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحق يا نبيل قبل علی، احتراق قلب بهاء از تو بيشتر و ناله او اعظم‌تر. هر حين که اظهار عصيان از نفسی در ساحت اقدس شده هيکل قدم از حيا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر به وفا بوده و عامل به شرايط آن." (مائده آسماني، ج٤، ص١١١)

لهذا، در این ایّام مبارک، می‌توان به ارتباط خودمان با اسم اعظم ابهی بیندیشیم و ببینیم چه می‌توانیم بکنیم تا در جهت نجات اهل عالم قدمی برداریم. این ایّام عندالله قدر عظیم دارد. در قرآن کریم نیز به این حرف ها اشاره شده ولی به اشتباه به امر دیگری تعبیر شده که در بحث "هاء هویت" دربارۀ آن بحث شده است و لزومی به تکرار ندارد. فقط این نکته ذکر می‌شد که جمال قدم اشارتی به همین مطلب دارند: "قد زیّنّا لیلةَ القدر بالهاء لیوقننّ اهل البهآء بهذا الإسم الأعظم العظیم. بها زُیِّنَ الفرقان مِن قبل و إذا رکّب بالواو ظهرت السّتّة لو أنتم مِن العارفین." (یادنام مصباح منیر، ص۳۹۴)

بنابراین، لیلة القدر به علّت زینت یافتن به "هـ" اهمّیت یافته تا اهل بهاء به اسم اعظم یقین یابند. در همین بیان تصریح شده که قرآن نیز از قبل به این اسم مزیّن شده است. به نکتۀ دیگری نیز اشاره دارند:

"و امّا ما سئل فی لیلة القدر؛ قل قد ظهر یوم الأعظم و طاف حوله لیلة القدر بعد الّذی أظهرناها و زیّنّاها بطراز اسمنا المنیع... إنّها زُیِّنَت بما نزلها فیها الهاء الّتِی ٱنشعَبَت منها بحور الأسماء." (مائدهٔ آسمانی، ج۱، ص۷)

راجع به تأثیری که حرف ها بر این عالم گذاشته و آن را از ظلمت خارج و به سوی نور هدایت کرده، کلامی از حضرت بهاءالله در دست است. در واقع همان نورانیتی که در لوح حضرت عبدالبهاء به آن اشاره شد که از احبّای الهی انتظار دارند، در جمیع کائنات به نحوی، به اندازۀ استعداد و ظرفیت هر یک از آنها، وجود دارد. جمال مبارک می‌فرمایند:

"فَاعرَف مقام هذه الحرف الإلهیّة فی مقام المَثَل مقام السّراج کما أنَّ السّراجَ یوقَدُ و یشتعل فی المصباح یَضیءٌ حولَه و أطرافَه و جهاتِهِ و کذلک فاعرف هذه الهاء القِدَمیة اذا توقَدُ فی مصباح الواویّة أی هیکل الأزلیّة یستضیءٌ بِه السّموات و یستنورُ به کلّ الأسماء و الصّفات و کلّما یُطلَقُ علیه حکمُ الشّئ مِن اقصی مراتب المخلوقات إلی ادنی منازل المذکورات و یستحکین کلّ عن هذا السّراج النّوریّة فی هذه المشکوة الأحدیّة علی قَدَر مراتبهم و مقاماتهم و مظاهرهم." (یادنامۀ مصباح منیر، ص175 / مضمون: پس مقام این حرف الهی را بدان در مقام تشبیه مانند چراغ است. همانطور که چراغ درون مصباح روشن و مشتعل می‌شود و اطرافش را روشن می‌کند، بدان که این هاء ازلی هم در مصباح حرف واو یعنی هیکل ازلی روشن می‌شود و آسمانها از آنها روشنی می‌یابند و جمیع اسماء و صفات و هر آنچه که به آن حکم شئ بشود، از عالی‌ترین مراتب مخلوقات تا پایین‌ترین سطحی که ذکر شود از آن کسب نور کنند و همه آنها از این چراغ روشنی بخش در مشکات احدیه به اندازۀ مراتب و مقامات خودشان حکایت نمایند.)

بنابراین، آنچه که حضرت عبدالبهاء در آن لوح مبارک بیان کردند، دقیقاً همین موارد است که جمال ابهی نور به عالم بخشید و مایل است که وجوه احبّاء از نور "هاء" بدرخشد البته هر کسی در حدّ و اندازۀ خود. نمی‌توان بر کسی خُرده گرفت که کمتر برداشته یا فخر فروخت که بیشتر برداشته است. اصل بهره بردن از نور آن نورالانوار است. جمال ابهی تصریح دارند: "اصل اليوم اخذ از بحر فيوضات است. ديگر نبايد نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. يکی کفّی اخذ نموده و ديگری کأسی و همچنين ديگری کوبی و ديگری قِدری. امروز نظر کل بايد به اموری باشد که سبب انتشار امر اللّه گردد. حق شاهد و گواه است که ضرّی از برای اين امر اليوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابين احباب نبوده و نيست." (اقتدارات، ص٢٢١-٢٢٢)

در اینجا باید به هدایات حضرت بهاءالله در الواح نازله مخصوص این ایّام نیز توجّه نماییم. لطف لایتناهی حضرت بهاءالله آن است که این ایّام را وسیلۀ آماده ساختن احبّای الهی برای ایّام صیام است. زیرا در لوح اوّل که به صورت مناجات عزّ نزول یافته تصریح دارند که، "کلّ یومٍ منها جعلتَهُ مبشّراً و رسولاً لیُبَشِّرَ النّاس بالأیّام الّتی فیها فَرَضتَ الصّیام علی خلقِک و بریّتک لیستعدَّ کُلُّ نفسٍ للقائها." (تسبیح و تهلیل، ص197 / مضمون: هر روزی از ایّام هاء را خداوند مبشّر و رسولی قرار داد که مردمان را به ایّامی بشارت دهند که در طیّ آن روزه بر خلق واجب شده تا همه مستعدّ دیدار آن ایّام گردند."

زیرا ایّام صیام بسیار حائز اهمّیت است. جمال قدم درود می‌فرستند بر کسانی که زحمت روزه را بر خود هموار می‌کنند. عین بیان مبارک چنین است، "صدهزار طوبی از برای نفوسی که مترصّد امرند و زحمت صوم را لوجه‌الله حمل نموده‌اند؛ به قلیل قناعت کرده‌اند و از کثیر در سبیل خبیر گذشته‌اند." (لئالی‌الحکمة، ج1، ص184)

باری، مقصود دوم از ایّام ها را در همان لوح مبارک اینگونه بیان می‌کنند، "یُعَیّنَ فی قلبه محلّاً لها." یعنی در قلب خود جایی برای ایّام صیام تعیین نماید. بنابراین، لازم است که به ایّام صیام عشق و محبّتی داشت که به نام و به یاد و در اجرای حکم خداوند به آن قیام نمود.

نکتۀ سوم آن است که باید قلب را به نام خداوند جهت نزول ایّام صیام تطهیر کرد.زیرا نکتۀ سوّم را اینگونه مطرح فرموده‌اند، "و یطهّره باسمک لنزولها." نتیجۀ کلّی آن که اجرای این حکم صرفاً برای ارتقاء روحانی و معنوی انسان است نه فقط اجرای ظاهری آن. زیرا اجرای اوامر الهی برای آن است که نفوس انسانی به اوج تنزیه و تقدیس نائل آیند تا آن که در زمان عروج از این عالم قابل حضور در ساحت عزّ قدس الهی باشند.

دعای بعدی هیکل مبارک در این لوح آن است که خداوند به قلوب بندگانش که عرش محلّ استواء حضرتش، یعنی تجلّی اسماء و صفات او، و نیز محلّ اشراق برای ظهور انوار محبّت الهی است نظر لطف و عنایتی بکند و قطراتی از دریای کرم خود بر آنها نثار نماید تا مظاهر اسم ها یا مظاهر اسم بهاء در میان خلایق بشوند.

نکتۀ عجیبی که در این لوح مبارک عزّ نزول یافته است آن که از خداوند می‌خواهند که احبّاء را، که به علّت حبّ و کسب رضای الهی به اجرای حکم صوم قیام کرده‌اند، از آنچه که نزد اوست محروم نفرماید و برای آنها آنچه را که سبب رضایت آنها از خداوند خواهد شد مقدّر فرماید: "قَدِّر یا الهی لکلّ عبدٍ من عبادک ما یجعلَهُ راضیاً عنک و مقبلاً الیک و مستقیماً علی امرک و شارباً رحیق الوحی بید عطائک و طائراً فی هواء عشقک و حبّک علی شأنٍ یَری ما سِویٰک معدوماً عند اشراق شمس ظهورک و مفقوداً لدی تجلّیّات انوار وجهک." (مضمون: ای خدای من برای هر یک از بندگانت مقدّر فرما آنچه را که سبب رضایت آنها از تو، اقبال به سوی تو، استقامت بر امر تو شود و بادۀ وحی را از دست عطای تو نوشند و در آسمان عشق و حبّت پرواز کنند به نحوی که غیر تو را در مقابل اشراق خورشید ظهورت نابود بینند و نزد تجلّیات انوار وحی مفقود شمرند.)

در پایان لوح مبارک از برای احبّاء "خیر الآخرة و الأولی" از خداوند می‌خواهند. یعنی در واقع در این مناجات، جمال مبارک بهترین‌ها را برای احبّاء طلب می‌کنند. در لوح دوم است که به علّت تسمیه این ایّام اشارتی دارند و این که امر به انفاق در این ایّام فرموده‌اند: "هذه ایّام الهآء و أمَرنَا الکلّ أن یُنفِقوا فیها علی انفُسِهِم و علی الّذین توجّهوا الی هذا المقام المرفوع." (مضمون: این ایّام ها است و ما جمیع را امر کردیم که به خویشتن و به کسانی که به این مقام بلندمرتبه توجّه دارند انفاق نمایند.) در ادامه امر به ذکر خداوند می‌کنند: "أنِ ٱذکروا اللهَ فیها ثَمَّ ٱعرفوا قدرَها لأنّها تحکی عن هذا الإسمِ الّذی بِهِ سخّرالله الغیبَ و الشّهود." (مضمون" در این ایّام خداوند را ذکر کنید؛ سپس قدر این ایّام را بدانید زیرا از این اسمی حکایت می‌کنند که به واسطۀ آن خداوند غیب و شهود را تسخیر فرموده است.)

جالب است که این ایّام را مقدّس می‌دانند. این لوح دوم در ایّام هاء نازل شده و اواخر آن به دو نکته اشاره دارند. یکی محلّ قرار گرفتن ایّام هاء که فضلی از سوی خداوند است: "إنّا جعلناها قبلَ الصّیام فضلاً مِن عندنا." و دیگر به تقدّس آن اشاره دارند، "إنّا أنزَلنَا الآیاتِ و أرسلناها إلَیکَ فی هذا الیوم المقدّس المحمود." (آیات را نازل کردیم و در این یوم مقدّس ستوده برایت ارسال داشتیم.) در مقابل، از مخاطب لوح می‌خواهند که به پاس این موهبت به شکر و ستایش خداوند بپردازد: "لتشکُرَاللهَ رَبَّکَ و تَذکُرَهُ بذکرٍ یتنبَّهُ بِهِ أهلُ الرّقود." (مضمون: تا به سپاس خداوند بپردازی و او را به ذکری ذکر کنی که خواب رفتگان بیدار شوند.)

در لوح سوم از خداوند می‌خواهند که به این نفوس، یعنی احبّاء، که "قد خضعت أعناقهم لأمرک و اخذوا کتابک بقوّتک و عملوا ما اُمِروا بِهِ مِن عندک و اختاروا ما نُزِّلَ لهم من لدنک" اجر کسانی را عنایت فرماید که در دریای لقاءالله فرو رفته و به باده وصال نائل شده‌اند و دعا می‌کنند که، "تقَدِّرَ لهم خیرَ الدّنیا و الآخرة ثمّ اکتب لهم ما لا عَرَفَهُ أحدٌ مِن خلقک." و در عبارت آخر از خداوند می‌خواهند که احبّاء را در زمرۀ کسانی قرار دهد که در جمیع عوالم الهی طائف حول حضرتش و عرش او باشند.

بنابراین، ایّام ها فقط ایّام اعطاء و ایّام سرور و شادمانی نیست؛ بلکه دعا و نیایش به درگاه الهی است که آنچه جمال قدم در قالب دعا مطرح فرموده‌اند تحقّق یابد. وقتی حضرت مسیح بیش از دو هزار سال پیش طریق دعا کردن را به حواریون آموزش می‌دادند در قالب بشارت به آینده بود که ملکوت تو بیاید و ارادۀ تو آنچنان که در آسمانها است بر زمین کرده شود. وقتی فردی مسیحی از حضرت عبدالبهاء پرسید آیا زمانی این جهان روی آسایش به خود خواهد دید؛ حضرت عبدالبهاء در جوابش فرمودند آیا به گمان شما دعای حضرت مسیح بیهوده بوده است؟ فرد مسیحی خودش را جمع کرد و فقط پرسید پس میقات آن کی فرا خواهد رسید. حضرت عبدالبهاء فرمودند بستگی به همتّ شما دارد.

حال هم در این ایّام ها باید این مناجات‌های حضرت بهاءالله را بخوانیم و دربارۀ آن تفکّر کنیم و ببینیم چگونه می‌توانیم وسیلۀ مطلوبی برای تحقّق آن باشیم. اشاره به قلوب صافیه دارند؛ اشاره به خضوع و خشوع در پیشگاه حق دارند؛ اشاره به اجرای اوامر الهی و خودداری از مناهی دارند؛ اشاره به اتّحاد و اتّفاق دارند؛ اشاره به امانت و امانت‌داری دارند و بسیاری موارد دیگر که با مطالعۀ دقیق الواح و ادعیه ایام ها و ایّام صیام می‌توانیم به نقش خطیر خود در دنیایی بحران‌زده که شتابان به سوی سرنوشت اسفناک خود پیش می‌رود پی ببریم و تصوّر نکنیم هر کس مسئول خویشتن است؛ حضرت ولی امرالله اواخر ایّام حیات مبارک می‌فرمایند:

"در این زمان که وضع دنیا در سراسر جهان و در سرزمین آن یاران پیوسته رو به وخامت می‌گذارد، احبّاء نباید در ارتقاء به مراتب عالیۀ فداکاری و اخلاص و در توسعۀ خدمات امری و مخصوصاً تنبّه روحانی وقت خود را آنی از دست بدهند. این وظیفۀ ما است که به تعداد هر چه بیشتر و به هر اندازه که ممکن است هم‌نوعان خود را نجات دهیم تا قبل از این که بلایا و مصائب عظیم آنها را احاطه کند قلوبشان به نور پیام الهی منوّر گردد. نوع بشر ممکن است نومیدانه در گرداب این مصائب فرو رفته و نابود شود، یا این که در اثر آن پاک و طاهر و محکم گشته آمادۀ خدمت به امر الهی گردد. در میان ظلمت این مصائب، هر زمان که فرا رسد، مؤمنین چون سراج‌های هدایت خواهند درخشید و بنا بر اهمّیت خطیر خدمات تبلیغی در این زمان هر اندازه تعداد چنین مؤمنین بیشتر باشد البتّه بهتر خواهد بود." (گوهر یکتا، فصل نهم، ترجمه دکتر باهر فرقانی)

این هدایت حضرت ولی امرالله نیز راه را به ما نشان می‌دهد. هیکل مبارک می‌فرمایند، "هر اندازه که مجاهده سخت و دشوار به نظر رسد و هر قدر وظایف متعدّد و فرصت کوتاه شود و هرچه دورنمای عالم تاریک و منابع مالی جامعۀ ستمدیده و جوان قلیل و محدود باشد، نیروی جنود غیبی الهی که یاران می‌توانند از آنها استمداد جویند، بی‌اندازه و غیر قابل احصا است و اگر همّت مستمر و کافی از طرف یاران معمول گردد و فداکاری لازم به طیۭب خاطر تقبّل شود، این جنود آسمانی بی‌شک و بی‌درنگ به سوی آنان سرازیر خواهند شد و به یاری آنان خواهند شتافت." (همان)

**کاربرد نماد حیوان در کتب مقدّسه**

**مقدّمه**

گاه در کتب مقدّسه مشاهده می‌شود که نفوس انسانی به مخلوقات حیوانی تشبیه می‌شوند. این تشبیه دو گونه است. قسمی مثبت است که تشبیه به حیواناتی است که نزد انسان مطلوب واقع می‌شوند؛ از آن قبیل است بلبل، به علّت صوت زیبا؛ هُدهُد که مظهر پیک است؛ دیک یا خروس که نمادی از اعلام ظهور شمس است. امّا قسمت دیگر تشبیه به حیوانات موذیه است از قبیل افعی به علّت اذیت و آزارش؛ اَنعام یا چارپایان به علّت نبود عقل و خرد؛ دواب نیز به همان معنی است. البتّه در کتب ادبی نیز می‌توان این گونه تشبیهات را مشاهده کرد که منطق‌الطّیر عطّار در زمرۀ آنان است. در لغت نیز بعضاً مجازاً به این معنا آمده است. مثلاً گرگ به معنای بدجنس، درّنده‌خو، بیرحم ذکر شده است (فرهنگ سخن، ذیل گرگ، معنای دوم). مار یا افعی نیز به معنی شخص موذی و بدجنس ذکر شده است (همان، ذیل مار، معنای دوم).

در برداشت‌های سطحی، یا با دید انتقادی، از این گونه بیانات و آیات گمان اهانت می‌رود. در حالی که ابداً در ساحت قدس الهی توهین به نفوس انسانی مطرح نیست. در آیات الهی مقام انسان بسیار متعالی محسوب شده و حتّی به خود افراد انسان توصیه شده که قدر و مقام خویش را بدانند تا مبادا از مقام انسانیت ساقط شوند.

در این مقالۀ کوتاه سعی بر این است که علّت استفاده از این عبارات بررسی شود. زیرا هرگز آیات الهی بدون علّت و سبب عزّ نزول نیافته است.

**مقام انسان**

بی هیچ شکّ و شبهه‌ای مقام انسان بسیار متعالی است و آنچه در آسمان و زمین خلق شده از برای او بوده و هست تا در این عالم ترابی به کسب مقامات باقیه توفیق یابد و در زمان عروج از این عالم در کمال تنزیه و تقدیس باشد. حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "اختیار فرموده در بین کلّ اشیاء سلسلۀ انسان را و ناطق فرموده او را به حمد و ثناء خود و ممتاز فرموده او را از ابناء جنس کلّ حیوانات به حمد و مجد خود و حبّ و معرفت ذات مقدّس خود." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شمارۀ 82، ص68).

در کلام حضرت بهاءالله، "انسان حقیقی به مثابۀ آسمان لدی‌الرّحمن مشهود. شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیرۀ مضیئه. مقامش اعلی‌المقام و آثارش مربّی امکان." (کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، ص400)

بنابراین، مقصود از خلقت کائنات انسان بوده تا به معرفت ذات الهی نائل گردد و معرفت ذات الهی مستلزم گذشتن از تمایلات نفسانی خویشتن و رسیدن به محویت تام است. تا از نفس فراغت حاصل نکند، امکان تقرّب به ساحت الهی و نیل به عرفان او برایش میسّر نخواهد بود. جمال قدم در لوح عبدالغنی می‌فرمایند، "الیوم یوم عجز و ابتهال است. نیستی بحت محبوب بوده و خواهد بود و هر نفسی به این مقام فائز شد، عندالله از اهل مدائن بقا محسوب است. بسا از نفوس که به کلمه‌ای از سلطان احدیّه محروم و ممنوع مانده‌اند." (اخبار امری، سال 43، شماره 4، تیرماه 1343 شمسی)

تصریح حضرت بهاءالله در کتاب عهدی بر عظمت مقام انسان و تأکید ایشان در لوح اتّحاد بر عظمت آن، مشروط به شرایطی است که آدمی باید رعایت کند تا به آن حدّ از تعالی برسد که امکان حصول معرفت فراهم آید. حتّی عدول از انصاف می‌تواند انسان را از انسانیت خلع کند، "ای علی بگو به احبّای الهی که اوّل انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن ... مَن لا انصافَ لَهُ لا انسانیّة له." (اقتدارات، ص4-293)

شرایطی که در کتاب عهدی و لوح اتّحاد مطرح شده کاملاً گویا و واضح است. "مقام انسان بزرگ است اگر به حقّ و راستی تمسّک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص400) و در لوح اتّحاد بر عزّت انسان شهادت می‌دهند، "انسان عزیز است، چه که در کلّ آیۀ حق موجود. ولکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائی است کبیر." (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص396)

بنابراین در آثار الهی هیچ شکّ و شبهه‌ای در عظمت مقام و عزّت انسان وجود ندارد. امّا حفظ این مقام در دست خود او است. حضرت بهاءالله در لوحی ضمن تصریح بر عظمت شأن و مقام انسان او را بر حذر می‌دارند که مبادا کاری کند که از آنچه که برای او مقدّر شده ممنوع شود: "یا لیت ترون ما یَری ربّکم الرّحمن مِن علوّ شأنکم و عظمة قدرکم و سموّ مقامکم. نسئلُ اللهَ أن لاتَمنعَکُم أنفسُکُم و أهوائُکُم عمّا قُدِّرَ لَکُم." (اقتدارات، ص217)

در این بیان مشهود است که انسان ممکن است با تبعیت از نفس و هوای خویش، که در بیان حق تنها دشمن انسان محسوب است (کتاب مبین، ص390)، از مقام انسانیت، یعنی عرفان ذات الهی هبوط نماید.

**علّت این تشبیه**

در سطور بعد به لوحی از حضرت عبدالبهاء استناد خواهد شد که به چه علّت از این تشبیه استفاده می‌‌شود. ذیلاً بیانی از حضرت ربّ اعلی نقل می‌گردد. از پیش به بیان مبارک استناد شد که انسان را از میان کلّ اشیاء برای معرفت خویش برگزیده است. حال می‌فرمایند:

"سُکّان هر ظهور قبلی اگر مستشرق نگردند به ظهور بعد، حکم به لاشئ می‌فرماید. زیرا که وجود آنها خلق شده از برای محبّت و معرفت ظاهر در ظهور و همین قدر که محتجب از این لطیفۀ ربّانیّه و دقیقۀ الهیّه شدند، حکم لاشئ در حقّ آنها جاری می‌گردد...تصوّر کن امروز که چه قدر ملل در فوق ارض هستند و کلّ لا اله الّا الله می‌گویند و ذکر نبیّ خود بعد از ذکر توحید می‌نمایند و در کتاب خود اوامر و نواهی نبیّ خود را عاملند و عندالله حکم سلسلۀ انسان بر آنها نمی‌گردد و بعد هم الی آخر لا آخر له به همین نظر ناظر شو که در هر ظهور عرفان آن ظهور و مظاهر در آن ظهور و اوامر و نواهی آن ظهور سبب احتجاب تو نگردد از ظهورات ما لانهایۀ بعد که خداوند حیّ لم‌یزل متجلّی بوده و هست." (مجموعه آثار حضرت ربّ اعلی، شماره82، صفحات 69 الی 71).

حضرت عبدالبهاء دربارۀ مقام و موقف انسان توضیحی می‌فرمایند که با نقل آن به این مختصر پایان داده می‌شود:

"انسان نوع ممتاز است. زيرا دارنده کمالات جميع اجناس است... کمال مخصوص دارد که کائنات سائره محروم از آنند و آن کمالات عقليّه است پس اشرف موجودات انسان است . انسان در نهايت رتبه جسمانيّاتست و بدايت روحانيّات يعنی نهايت نقص است و بدايت کمال در نهايت رتبه ظلمت است و در بدايت نورانيّت...جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال جنبه حيوانيّت دارد و جنبه ملکيّت... پس اگر در انسان قوای رحمانيّه که عين کمال است بر قوای شيطانيّه که عين نقص است غالب شود اشرف موجودات است امّا اگر قوای شيطانيّه بر قوای رحمانيّه غالب شود انسان اسفل موجودات گردد... ما بين هيچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباين و تضادّ و تخالف مثل نوع انسان نيست... جميع کمالات و فضائل صفت انسان است و جميع رذائل صفت انسان... انسان آيت کبرای الهی است يعنی کتاب تکوين است زيرا جميع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظلّ تربيت مربّی حقيقی بيفتد و تربيت شود جوهر الجواهر گردد نور الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات رحمانيّه شود مصدر صفات روحانيّه گردد مشرق انوار ملکوتی شود مهبط الهامات ربّانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شيطانی گردد جامع رذائل حيوانی شود مصدر شؤون ظلمانی گردد." (مفاوضات عبدالبهآء، فصل 64 [سد])

**اولاد افاعی یا افعی‌زادگان**

در کلام حق، بشر در جمیع قوا با حیوان شریک است و فقط روح انسانی و قوای عقلیه است که ما به الامتیاز او از حیوان است. این روح برای معرفت الهی خلق شده و در صورتی که به هدف از خلقتش نائل نشود، در همان حدّ حیوان باقی می‌ماند.

اوّلین تشبیه به حیوان را در آثار یحیی معمدانی مشاهده می‌کنیم که در کلامی خطاب به فریسیان و صدّوقیان می‌فرماید، "ای افعی‌زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ اکنون ثمرۀ شایستۀ توبه بیاورید." (انجیل متی، باب3، آیۀ 7) در این مقام یحیی تعمید دهنده صریحاً به آنها می‌گوید که در حدّ حیوان هستند زیرا درخت وجود آنها دارای ثمرۀ نیکو نیست و آنها را وعده می‌دهد که، "هر درختی که ثمرۀ نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود." (همان، آیۀ 10).

در جای دیگر مشاهده می‌کنیم حضرت مسیح نیز به کلامی مشابه تکلّم می‌فرماید، "وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیاء را بنا می‌کنید ... ای ماران و افعی‌زادگان چگونه از عذاب جهنّم فرار خواهید کرد. لهذا الحال انبیاء و حکماء و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده از شهر به شهر خواهید راند." (انجیل متی، باب 23، آیات 29 الی 34)

در کلام حضرت مسیح نیز واکنش مردمان با فرستادگان خداوند است که آنها را تا حدّ حیوان تنزّل می‌دهد و خلعت انسانیت را از آنها سلب می‌نماید.

حضرت بهاءالله نیز اصطلاح "اولاد افاعی" را به کار برده‌اند: "وعدۀ ظهورالله در این اراضی بوده. این است وادی قضا و ارض بیضاء و بقعۀ نورا. در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است. ولکن اهل آن در جمیع کتب الٓهی غیرمقبول، به شأنی که در بعضی از مقامات به اولاد افاعی ذکر شده‌اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی به اعلی‌النّداء ندا می‌نماید و کلّ را به غایة قُصویٰ و ذروۀ عُلیا و افق اعلی می‌خواند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اوّل، ص221).

در بیان دیگر از قلم جمال قدم نازل، "حق الیوم در ارض موعوده ظاهر و بر کرسی مذکور جالس. این ارضی است که به ارض مقدّسه در فرقان مذکور و همچنین در کتب قبل و ندای انبیاء در این بیدا مرتفع ولکن اهلش به اولاد افاعی مذکور و مسطور؛ و این مظلوم مابین این گروه جمیع احزاب را به حق جلّ جلاله دعوت می‌نماید. طوبی للفائزین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص373)

در کلام دیگر ظهور سرّ کلام حضرت مسیح را بیان می‌فرمایند: "در این کلمۀ حضرت روح تفکّر نما. در مقام خطاب به مردمان میفرماید، «یا اولاد افاعی». امروز سرّ آن کلمۀ مبارکه ظاهر شد. چه که بعد از ظهور و نزول آن هیکل نورانی از سمآء مشیّت ربّانی کلّ از او اعراض نمودند و به اوهامات خود تمسّک جستند مگر نفوسی که به سمع و بصر حقیقی فائز شدند. اولئک اولیآءالله فی الأرض و حضروا تلقاء الوجه و طافوا عرشه العظیم." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 19، ص181)

بنابراین، کاملاً مشهود است تشبیه به حیوانی مانند افعی، نه از جهت اهانت به نفوس انسانی است، بلکه تنزّل درجۀ آنها از مقام انسانیت و انهماک در نفسانیات است که آنها را از عرفان به آن مظهر ظهور الهی باز داشته و به مقام حیوانیت رسانده است.

**چهارپایان یا اَنعام**

اصطلاح "انعام" که جمع "نعم" و به معنی چهارپایان است در قرآن کریم نازل شده است. در سورۀ اعراف (7)، آیۀ 179 در شأن کسانی که دلهایی دارند که با آن در نمی‌یابند و دیدگانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی‌شنوند، می‌فرماید، "اولٓئک کالأنعام بل هُم أضَلّ. اولٓئک هُمُ الغافلون." کاملاً مشهود است که علّت اطلاق این کلام به آنها به علّت غفلت آنها از ذات الهی است. آنها نه کلام حق را می‌شنوند و نه نور الهی را مشاهده می‌کنند.

در سورۀ فرقان (25) آیات 44 و 45 نیز آیۀ مشابهی در وصف کسانی عزّ نزول یافته که هوای نفس خود را بر معرفت الهی ترجیح داده‌اند: "أرأیتَ مَنِ ﭐتّخَذَ إلٰهَهُ هواه. أفأنتَ تکونُ علیهِ وکیلا. أم تحسَبُ أنَّ اکثرهم یسمعون أو یعقلون. إن هُم إلّا کألأنعام، بل هُم أضلُّ سبیلا." در اینجا به صراحت کلام می‌فرماید که اینگونه نفوس مُشرکند و فاقد عقل و گوش جهت درک کلام الهی و وصول به معرفت او. آنها مانند چارپایانند، بلکه گمراه‌تر از حیوان.

امّا، خود قرآن شهادت داده که اگرچه خداوند انسان را به "احسن تقویم" خلق فرموده، امّا به "اسفل سافلین" راجع فرموده است. این بیان به خوبی خلقت شریف انسان و آنچه را که خود او برای خویش انتخاب کرده نشان می‌دهد. زیرا کسانی را که به عرفان الهی نائل شده‌اند از این گروه مستثنی می‌فرماید و پاداشی بی کم و کاست و بی منّت برای آنها مقدّر می‌نماید: "لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم ثمّ ردَّدناه اسفل سافلین إلّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات أجرٌ غیرممنون." (سورۀ تین [95]، آیات 6-4)

حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می‌فرمایند: "در ميان کائنات ذی‌روح را اراده و اختياری است حرکت و اکتسابی، حيوان در اسفل درجات ذی‌روح است ولی چون مؤيَّد به عقل و هوش نه، اگر حرکتی مخالف نظم طبيعی نمايد در اين غرور معذور؛ زيرا به مقتضای طبيعت متحرّک و اسير غير متمسّک. امّا انسان که اشرف کائنات ذی‌روح است و متحرّک به اراده و مؤيَّد به عقل و هوش، لهذا بايد در جميع کمالات فائق بر کائنات باشد و اگر از اين موهبت محروم به‌غايت مقدوح و مذموم و بدترين نوع حيوان؛ «اولئک کالأَنعام بل هم أَضلّ سبيلا». زيرا موهبت پروردگار را به هدر داده و مانند شجرۀ زقّوم ثمر تلخ بار آورده. هيچ کائنی از کائنات مواهب الهيّه را از دست ندهد جز انسان که جواهر بواهر الطاف بی پايان را از دست دهد و از نادانی به دام و شست افتد. اين است که در آيه مبارکه ميفرمايد «لقد خلقنا الإِنسان فی أَحسن تقويم ثمّ رددناه أَسفل سافلين.» و اگر از اين دام رهائی يابد و از اين درد صفائی گيرد مظهر «الّا الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات» گردد و مطلع فيوضات شود و مشرق انوار «خلق اللّه آدم علی صورته و مثاله» گردد يعنی صورت رحمانيّه شود و مظهر فيوضات ربّانيّه." (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص105)

**تشبیه به جُعَل و خنزیر**

انسان دارای قوّۀ شامّۀ نیرومندی است که نفحات الهی را از فواصل بعیده تشخیص می‌دهد. نمونۀ آن اویس قَرَنی است که از یمن رائحۀ طیّبۀ ظهور الهی در مکّه را استشمام کرد و به عرفان حضرت رسول اکرم نائل آمد. امّا، کسانی که تابع نفس و هوای خویش می‌شوند، قوّۀ تشخیص را از دست می‌دهند و به این علّت است که حضرت بهاءالله در مقام سؤال از نفسی از احبّاءالله به نام محمّدرضا می‌فرمایند، "هَل رأیتَ بأنّ الجُعَل یشتاقُ إلی نفحات المسک؟" (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره84، ص158). و در مقامی که انسان قوّۀ تشخیص کوثر حَیَوان را دارد، خنزیر که مایل به خوردن فضولات است چگونه توان تشخیص آب حیات را خواهد داشت. دیگربار سؤال است که مطرح می‌شود، "هل رأیتَ ... الخنزیر یشرب مِن کوثر الحیوان." (همان). و سپس شهادت می‌دهند که اینان به جنس خود خو می‌کنند و اگر به نظر حقیقت در نفوس بشریه نگاه شود، البتّه حقیقت وجود آنها که اعراض از حق است دون انسان مشاهده شود (همان).

در عبارتی دیگر از اصطلاح کلب و خنزیر استفاده می‌کنند. در این بیان طلعت ابهی اشاره دارند که نظر به عدم استعداد ناس مظهر ظهور با اشراق تمام ظاهر نمی‌شود. زیرا ناس تحمّل آن را ندارند. در این کلام چنین نازل: "فَوَ ٱلَّذِيْ تَحَرَّکَ ٱلْکُلُّ بِأَمْرِهِ لَوْ أَجِدُ ٱلنَّاسَ عَلي ما خَلَقْناهُمْ لَفَتَحْتُ باباً مِنْ أَبْوابِ ٱلرَّحْمَةِ وَ ٱلْمَعانِيْ لِيَشْهَدُنَّ کُلَّ ٱلْأَسْرارِ بِأَبْصارِهِمْ وَ يُسَخِّرُنَّ کُلَّ ٱلْبِلادِ بِأَسْماءِ رَبِّهِمْ وَلکِنْ إِنَّکَ تَرَي ٱلْخَلْقَ وَ تَسْمَعُ ما يَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ ، لِذا مُنِعَ ٱلْفَضْلُ إِلَّا عَلي قَدْرِ ٱلَّذِيْ أَنْتُمْ تَجِدُوْنَ تَرَشُّحاتِهِ وَ کانَ رَبُّکَ عَلي ذَلِکَ شَهِيْدٌ وَ خَبِيْرٌ ، وَ إِنَّا لَوْ أَظْهَرْنا نَفْسَنا أَزْيَدَ عَمَّا أَظْهَرْناها لأَحاطَتْنا ٱلْکِلابُ وَ ٱلْخَنازِير." (لئالي‌الحكمة، ج1، ص61 / مضمون: سوگند به کسی که حرکت کل به امر او است اگر ناس را آنطور که خلق کردیم می‌یافتیم، هرآینه بابی از ابواب رحمت و معانی را می‌گشودیم تا جمیع اسرار را به چشم خود ببینند و جمیع بلاد را به اسم پروردگارشان تسخیر نمایند. ولی تو خلق را می‌بینی و آنچه را که بر زبانشان جاری می‌شود می‌شنوی. بنابراین، فضل ممنوع شد مگر به اندازه‌ای که شما ترشّحاتی از آن بیابید و خداوند بر گفتار من گواه است. اگر ما خود را بیشتر از آنچه که ظاهر کردیم، آشکار می‌نمودیم، سگها و خوک‌ها ما را احاطه می‌کردند.)

**تشبیه به دواب**

دواب در لغت جمع "دابه" به معنی چهارپا یا هر گونه جنبنده در ارض است. مُعین آن را به چهارپا و حیوان بارکش معنی کرده است.

این تشبیه در قرآن کریم ذکر شده است. در سورۀ انفال (آیات 21 و 22) خطاب به کسانی که به خداوند و رسولش ایمان آورده‌اند می‌فرماید که مانند کسانی نباشید که گفتند شنیدیم امّا نمی‌شنوند. زیرا بدترین جنبندگان (یا حیوانات) نزد خداوند کسانی هستند که نمی‌شنوند و گنگند و درک نمی‌کنند: "لاتکونوا کالّذین قالوا سمعنا و هُم لایسمعون. إنَّ شرَّ الدّوابِ عندالله الصُّمُّ البُکمُ الّذین لایعقلون." جالب است که در ادامه می‌فرماید اگر خداوند خیری در آنان سراغ داشت به آنان گوش شنوا می‌داد و اگر هم به آنان گوش شنوا داده بود باز هم اعراض می‌کردند.

کاملاً مشهود است که به چه علّت این تشبیه صورت می‌گیرد و موضوع فقط در عدول آن نفوس از شرایط انسانیت است و بس. حضرت بهاءالله نیز خطاب به مُعرضین همین اصطلاح را به کار می‌برند، "یا ملأ المُشرکین لو تفتخرون بإبقاء اسمکم بین الدّواب أو ذکرکم بین الأنعام، فافتخروا لأنّ شأنَکُم هذا و شأنَ الّذینهم یتّبعونکم مِن دون بیّنة و لا کتاب عزّ عظیم." (آثار قلم اعلی، ج4، ص125) اگر مدار افتخار مشرکین به بقای اسم و ذکرشان بین "دواب و اَنعام" است، این در شأن آنها و پیروان آنها است که بدون هیچ دلیل و برهانی از آنها تبعیت می‌کنند. یعنی از عرفان الهی محرومند و به نفس خود راجعند.

**تشبیه به ذئب و رقشا**

در اصطلاحات دینی، مؤمنین به هر ظهور از آن جهت که باید در تحت حمایت شبان حقیقی باشند به "اغنام" تشبیه می‌شوند که محتاج حمایت الهی هستند تا مورد هجوم گرگها (ذئاب) واقع نشوند. فی‌المثل در انجیل جلیل می‌خوانیم که حضرت مسیح خود را شبان و پیروان را گوسفندان نامید. موقعی که زمان شهادت ایشان نزدیک شد به حواریون فرمود، "همه شما امشب دربارۀ من لغزش می‌خورید چنان که مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند." (انجیل متی، باب 26، آیۀ 31). زمانی که آن حضرت حواریون را برای هدایت خلق فرستاد، بنی اسرائیل را گوسفندان گم شده خواند، "این دوازده را عیسی فرستاده بدیشان وصیت کرده گفت، از راه امّتها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید. بلکه نزد گوسفندان گم شدۀ اسرائیل بروید." (همان، باب 10، آیۀ 6-5). در همین مقام است که مخالفانش را "گرگ" می‌نامد، "هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم." (همان، آیۀ 16) حضرت مسیح مأموریت الهی خود را جمع کردن گوسفندان گم شدۀ اسرائیل اعلام فرمود، "فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شدۀ خاندان اسرائیل." (همان، باب 15، آیۀ 24)

این اصطلاح در آثار حضرت بهاءالله نیز به کار رفته است. در این میان آن که به قتل و غارت اغنام الهی بپردازد، طبق همین بیان حضرت مسیح که در بالا ذکر شد، گرگ است که در آثار الهی با اصطلاح "ذئب" از آنها یاد شده است.

در کتاب مستطاب اقدس (بند 91) خطاب به ارض طاء می‌فرمایند، "لو یشآءُ یبارکُ سریرَک بالّذی یحکُمُ بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرّقَت مِنَ الذّئاب، إنّه یُواجه أهل البهآء بالفرح و الإنبساط. ألا انّه مِن جوهر الخلق لدی الحقّ علیه بهآءالله و بهآء مَن فی ملکوت الأمر فی کلّ حین."

بنابراین، فرد عادلی که خداوند بر کرسی حکومت ارض طاء بنشاند که اغنام الهی را از گرگان حفظ نماید، او مورد استقبال اهل بهاء قرار گرفته نزد حق از جواهر خلق محسوب است. در اینجا کاملاً معنای "ذئب" معلوم است و هیچ ارتباطی با اهانت به کسی ندارد. هر نفسی که به تبعیت از نفس و هوای خود به اغنام الهی حمله ببرد و آنها را مورد ضرب و شتم و قتل و غارت قرار دهد در حکم "ذئب" است.

زمانی که در یزد به قتل عامّ بهائیان پرداختند و سپس به جشن و پایکوبی پرداختند، حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به جناب آقا علی احمد از احبّای آن دیار چنین فرمودند:

"هوالمُشرق مِن افق البیان ... إنّ الذّئب یعوی فی ارض الیآء و ینوح فیها المقرّبون بما وَرَد علی اصفیاءالله و امنائه. لعمرالله گرگ‌های عالَم یوسف‌های حقیقی را دریدند و سر بریدند. آیا عدل الهی این ظلم را قبول فرماید؟ لا ونفسِهِ الحق سوف یأخُذُ الظّالمین بقهرٍ مِن عنده..." (بیضاء نوراء، تألیف دکتر وحید رأفتی، ص28)

موقعی که شیخ محمّدباقر خون محبوب‌الشّهداء و سلطان‌الشّهداء را ریخت و سلطان ایران هیچ اعتراضی به این ظلم و ستم نکرد، حضرت بهاءالله عدل او را مورد انتقاد قرار دادند: "انّا سمعنا بأنّ ممالک الایران تزیّنَت بطراز العدل. فلمّا تفرّسنا وجدناها مطالع الظّلم و مشارق الإعتساف". (آثار قلم اعلی، ج2، طبع بمبئی، ص157)

در اینجا ذئاب را به کسانی تعبیر می‌‎فرمایند که صراط الهی را رها کردند و بدون هیچ دلیل و برهانی طریقی را که شیخ محمّدباقر در پیش گرفت تبعیت نمودند. در همین جا است که سلطان را به علّت ترس از سر و صدای "ذئاب" سرزنش فرمودند: "هل السّلطان اطّلع و غضّ الطّرف عن فعلک أم اخذه الرُّعب بما عَوَت شرزمةٌ مِن الذّئاب الّذین نبذوا صراط الله ورائهم و اخذوا سبیلک مِن دون بیّنةٍ و لا کتاب." (همان)

در وقایع ارض صاد، شیخ محمّدباقر که اقدام به قتل سلطان‌الشّهداء و محبوب‌الشّهداء نمود از این لقب برخوردار گشت و در لوح مبارک برهان تصریح شد. (همان، ص158) جالب است که در لوحی او را با گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند که یوسف را دریده است مقایسه کرده اوّلی را مبرّا از این تهمت و دومی را سزاوار این عنوان می‌دانند، "یا ایّها الذّئب إنَّ الرّسولَ یسئَلُکَ عن ابنه. أیْنَ یوسف الرّسول و أیْنَ قرّة عین البتول. تالله قد وقع الإفترآء علی الذّئب الأوّل و هذا الذّئب أکَلَ ابنَ الرّسول أمام وجوهِ الغافلین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص466)

در همین لوح مبارک برهان، میر سید محمّدحسین، امام جمعه اصفهان، که در وقوع شهادت سلطان الشّهدا و محبوب‌الشّهداء با شیخ محمّدباقر هم‌دست بود، به "رقشاء" (مار گزنده) ملقّب شد و حضرت بهاءالله از او سؤال فرمودند، "انصفی یا ایّتها الرّقشآء بأیّ جُرمٍ لدغت ابنآء الرّسول و نهبت أموالهم." (همان، ص158). در لوح دیگری می‌فرمایند که حضرت فاطمه سراغ فرزندانش را از رقشاء می‌گیرد و او را به علّت غَرّه شدنش سرزنش می‌فرمایند، "قل یا ایّتها الرّقشاء إنَّ البتول تسئلُک عن بناتها؛ بیّنی ما أفتیتَ علیهنّ ... قد غرّت الرّقشاء بما رأَتْ نفسَها إمامَ الّذین کفروا بالله ربّ العالمین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص466)

**تشبیهات مثبت**

تشبیه همواره ناظر به وجوه منفی نفوس نیست. گاهی اوقات ناظر به صفات مثبت است و حتّی مظاهر ظهور نیز در مقام تشبیه به بعضی از حیوانات مثل زده شده‌اند. هر کدام از این تمثیل‌ها به دلیلی بوده است.

مثلاً احبّای الهی به اغنام تشبیه می‌شوند. به دلیل آن که همواره گرگان در صدد رساندن اذیت و آزار به آنها هستند و لابدّ حافظ و حارسی نیاز دارند که در اینجا خداوند و مظهر ظهور او در مقام شبان ظاهر می‌شوند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ذکر بلايا و مصائب و رزايا نموده بودی و فرياد و فغان کرده بودی. حق با شماست اگر خُون بگرئی سزاوار است زيرا چنين ظُلمی تا به حال وُقوع نيافته نفوس مُقدّسی از اغنام الهی در نهايت مظلوميّت گرفتار گُرگهای درّنده گشتند و مبتلای کلاب گزنده با وجود اين که در مدّت حيات خاطری را نيازردند و به افسردگی کسی راضی نشدند؛ جفاکاران دست تطاول گشودند و ذرّه‌ا‌ی رحم ننمودند تالان و تاراج نمودند حلقها بُريدند و قلبها دريدند و خونها ريختند تن‌ها را پاره پاره نمودند و اجساد را بسوختند و اطفال و نساء را نيز شهيد نمودند امّا مظلومان در نهايت انقطاع و انجذاب فرياد يا طُوبي و يا بُشري زدند و خندان و شادمان جان در ره جانان فدا کردند..." (نار و نور، عبدالبهاء، ص٥٠)

در مورد احبّاء واژۀ "غزال" نیز به کار رفته است. زیرا بی‌آزار است و زیبا و در زمرۀ حیوانات کریمه محسوب است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای ياران اين زندانی، مصائب متتابعه بر شما وارد و مشقّات عظيمه حاصل و مظلوميّت کُبري وارد. اهل عُدوان دست تطاول گشودند و به جور و ستم برخاستند. گرگان قصد اغنام الهی نمودند و کلاب غزالان برّ وحدت را اذيّت و جفا خواستند. ولی خير نبينند و فايده و ثمر نيابند از برای ايشان خسران مبين است و از برای شما موهبتی عظيم..." (حضرت عبدالبهاء، (نار و نور، ص٦٧)

البتّه اغنام را شبانی لازم است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "جميع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان و به جميع اغنام خود در نهايت الطاف..." (پيام ملكوت، ص٥)

اعضاء بیت‌العدل هم در مقامی شبان و حافظ و حارس محسوب می‌شوند. در کتاب اقدس (بند 52) نازل، "يا رجال العدل کونوا رعاة ‌اغنام الله فی مملکته و احفظوهم عن الذئاب الّذين ظهروا بالاثواب کما تحفظون ابنائکم کذلک ينصحکم الناصح الامين."

حتّی افراد هم می‌توانند شبان اغنام الهی گردند. حضرت عبدالبهاء در لوحی کوتاه با استفاده از شغل ابوذر غِفاری می‌فرمایند، "هُوٱللّه ای بندهٴ حقّ ابوذر غفاری شبانی بود پر فغان و زاری ولی نور هدايت يافت و به ظلّ ممدود حضرت رسالت روحی له الفدا شتافت و کار خويش بساخت و مانند بلبل معانی و مطرب رحمانی در گلبن ربّانی آهنگ خوشی بنواخت تو نيز چنگ و چغانهٴ آسمانی به چنگ آر و نغمه‌ای بنواز که اهل سرادق ملأ اعلی به وجد و طرب آيند تا مانند هم‌نام خويش شبان اغنام الهی گردی و عليک التّحيّة و الثّنآء ع‌ع (مكاتيب عبدالبهاء، ج6، ص118)

دیک، به معنای خروس، چون در هنگام فجر ندا می‌کند و مردمان را به بیداری فرا می‌خواند، پیامبر الهی نیز به او تشبیه شده است. کبوتر نیز از طرفی در زمان حضرت مسیح مظهر حامل وحی و از طرفی مظهر صلح و دوستی است. لذا به صورت "ورقا" و "حمامه" برای تشبیه مظهر ظهور به کار رفته است. جمال قدم می‌فرمایند، "سِبحانَ الَّذِی اَظهَرَ نَفسَهُ لِمَن فِی العالَمِ وَ اَنطَقَهُ بِما هُوَ المَسطُورُ فِی لَوحِ حَفِيظٍ، اِنَّهُ لَکِتابُ الاَعظَمُ بَينَ الاُمُمِ وَ صِراطُهُ لِمَن فِی السَّمواتِ وَ الاَرَضِينَ، اِنَّهُ لَهُوَ ٱللَّوحُ المَحفُوظُ وَ الکِتابُ المَختُومُ وَ لکِنَّ النّاسِ اَکثَرَهُم مِنَ الغافِلِينَ، بِهِ ظَهَرَ ما هُوَ المَکنُونَ وَ بَرَزَ ما هُوَ المَقصُودُ فِی عِلمِ اللّهِ العَلِيمِ الحَکِيمِ، وَ بِهِ دَلَعَ دِيکُ العَرشِ وَ غَرَّدَتِ الوَرقاءُ اِنَّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنا الغَفُورُ الکَرِيمُ." (لئالي الحكمة، ج2، ص147)

بلبل، عندلیب، هدهد، عنقا نیز برای تشبیه مثبت به کار برده شده و مظهر عشق و عطوفت و لحن ملیح و مؤثّر است. معروف‌ترین مورد در کلمات مکنونه است که می‌فرمایند، "ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محلّ مپذیر..."

در عبارتی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین می‌خوانیم، "ای بلبلان گلزار هدايت و ای هدهدان سبای عنايت وقت جوش و خروش است و هنگام نغمه و آهنگ است دلتنگ منشينيد و محزون و دلخون مخسبيد پرواز به اوج عُلاء نمائيد و آغاز آواز در گلشن هدی نمائيد قصد سبای رحمن کنيد و آهنگ رياض حضرت منان اگر در اين بهار الهی نغمه نسرائيد در چه موسمی آغاز ساز نمائيد و به گلهای معانی همدم و همراز گرديد." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 13، ص28 / شماره 55، ص243)

جمال قدم می‌فرمایند، "ای بلبلان الهی از خارستان ذلّت به گلستان معنوی بشتابيد \* و ای ياران ترابی قصد آشيان روحانی فرمائيد. مژده به جان دهيد که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده \* چشمها را بشارت دهيد که وقت مشاهده آمد \* و گوشها را مژده دهيد که هنگام استماع آمد \* دوستان بوستان شوق را خبر دهيد که يار بر سر بازار آمد \* و هدهدان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده..." (مجموعه الواح مباركه چاپ مصر، ص٣٣٤)

**کلام آخر**

همانطور که ملحوظ افتاد، به کار بردن تمثیل حیوانات در آثار الهی در هر دور صرفاً به علّت توجّه به معنای مفهومی آن بوده و ابداً موضوع توهین در کار نبوده است. این معنی را در واژۀ "شیطان" و واژۀ "فرشته" نیز می‌توان مشاهده کرد. همواره تصوّر می‌شد شیطان وجودی است که در مقابل ذات الوهیت قیام کرده و از فرمان او سرپیچی نموده است. مثلاً در کلام حضرت مسیح (انجیل متی، باب 16، آیۀ 23) خطاب به پطرس، که اوّل مَن آمن به ایشان است، این لفظ را مشاهده می‌کنیم که فرمود، "دور شو از من ای شیطان؛ زیراکه باعث لغزش من می‌باشی. زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکّر می‌کنی؛" در حالی که می‌دانیم پطرس همان کسی است که حضرت مسیح (همان مأخذ، آیۀ 18) به او فرمود، "ترا میگویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنّم بر آن استیلا نخواهد یافت."

بنابراین، شیطان نیز به آن معنی که در ادوار سالفه تصوّر می‌شد وجود ندارد و در واقع نفس انسان است که در مقابل ارادۀ الهی مقاومت می‌کند و سعی دارد در مقابل مقام انسانیت این اشرف مخلوقات قد عَلَم کند و او را از معرفت الهی باز دارد. شیطان در واقع همان گرگ یا رقشاء یا افعی مکنون در وجود انسان است. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به سیّد مهدی گلپایگانی در معنای "شیطان" که، طبق مندرجات انجیل، قصد فریب دادن حضرت مسیح را داشت می‌فرمایند:

"مقصد از شیطان عالم طبیعت بشری است که انسان را به رذائل اخلاق تشویق می‌نماید. از جمله منازعۀ بقا و درّندگی و اخلاق فاسده و فسق و فجور و هزلیات و عدم غیرت و خونخواری چون سباع ضاریّه که منبعث از عالم طبیعت است. یعنی شیطان عبارت از قوای طبیعت است که آن در عالم حقیقت به نفس امّاره تعبیر شده. پس مقصد از عبارت انجیل این است که عالم طبیعت حضرت مسیح را دلالت بر موافقت نمود. به سبب این قوای طبیعی تمکّن تامّ در عالم طبیعت نماید.... نورانیت حضرت و روحانیت حضرت مقاومت طبیعت کرد و هواجس طبیعت را ردّ نمود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص278)

فرشتگان نیز نفوس مقرّب به درگاه الهی هستند. یعنی از این عالم کاملاً منقطع شده و دل به عالم بالا بسته‌اند. حضرت عبدالبهآء می‌فرمایند:

"حال وقت آن است که شما ردای تعلّق به این عالم فانی را خلع کنید و از عالم بشریت به کلّی منسلخ گردید، ملائکه آسمانی شوید." (مکاتیب 3، ص18)

در لوح دیگر می‌فرمایند، "نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متّصف گشته‌اند آن نفوس از ملأ عالّین و ملائکۀ مقرّبین محسوبند." (قاموس ایقان، ص1522)

در لوحی دیگر نازل، "مقصود از جنود آسمانی نفوسی هستند که به کلّی از عالم بشریت منسلخ و منقلب به نفوس ملکوتی و ملائکۀ آسمانی گشته‌اند. این نفوس اشعۀ شمس حقیقتند که آفاق را روشن می‌نمایند." (مکاتیب، ج3، ص27)

بنابراین، تمثیل و تشبیه در آثار مبارکه بسیار است و اگر به ظاهر قضاوت شود که مقصود توهین بوده یا اعتقاد به وجود فرشته و شیطان مطرح شده است، ره به خطا برده شده و از صراط مستقیم حقّ و حقیقت دور افتاده است.